

## تبیین مفهوم مدیریت اسلامی

نوشته آیت الله مصباح یزدی

بحث حاضر است، بسنده می‌کنیم: «علم عبارت است از مجموعه قضایایی که حول یک محور (کَلّ یا کَلّی) مطرح و با روشهای مناسب با طبیعت قضایای مزبور، مورد بررسی و تحقیق قرار می‌گیرد.

فی المثل طبیعت قضایای منطقی و فلسفی و ریاضی با روش تعقلی و طبیعت قضایای فیزیکی و شیمیایی با روش تجربی و طبیعت علوم تاریخی با روش نقلی، مناسبت دارد. حال، اگر فرض کنیم که همه یا بخشی از مسائل یک علم در منابع دینی مستند به «وحي الهی» بیان شده و اصطلاحاً با روش تعبدی هم قابل اثبات باشد، می‌توان قضایای آن علم را با دو روش، مورد بررسی قرار داد و یا آنها را به دو قسم (دینی و غیردینی) تقسیم کرد. مثلاً مسائل خداشناسی (بحث از صفات و افعال الهی) هم باشد تعقلی قابل بررسی است که بخشی از متافیزیک (فلسفه الهی) را تشکیل

تعبیر «مدیریت اسلامی» حاکی از این است که مدیریت می‌تواند دارای دو وصف «اسلامی» و «غیراسلامی» باشد، و از این روی این سؤال، مطرح می‌شود: چه ارتباطی بین مدیریت به عنوان یک علم و بین اسلام به عنوان یک دین، وجود دارد؟

این پرسش در واقع یکی از جزئیات پرسش عامتر و کلی‌تری است و آن این است: علوم و فنون مختلف بویژه علوم انسانی چه ارتباطی با ادیان خصوصاً دین اسلام دارند؟

پاسخ به این سؤال، نیازمند ارائه تعریف دقیقی از علم و دین است.

### رابطه دین با معارف بشری

۱- با توجه به اینکه واژه «علم» دارای کاربردهای متباین و متداخلی است و بیان همه آنها با اشاره به تفاوت‌هایشان به درازا می‌کشد ما در اینجا به تعریف مفهومی از «علم» که متناسب با

می دهد، و هم با تعبّدی مستند به «وحی الهی»؛ یعنی با استفاده از منابع دینی (کتاب و سنت) قابل بررسی است که «خداشناسی دینی» نامیده می شود.

پس صفت «دینی» برای یک علم (مجموعه خاصی از قضایا) گاهی به این معنی است که مسائل آن علم، با روش نقلی دینی و با استفاده از منابع مستند به وحی الهی، مورد بررسی قرار می گیرد.

۲- اکنون واژه «دین» را مورد دقت قرار می دهیم تا با کاوش در مفهوم آن، روشن شود که مطالب دینی با کدام علمی مناسبت دارد و به چه اعتبار دیگری می توان وصف «دینی» را برای علم خاصی در نظر گرفت.

واژه دین، کاربردهای مختلف و متشابهی دارد و شایعترین اصطلاح آن عبارت است از: «مجموعه ای از عقاید که محور آنها را خدا و ماورای طبیعت تشکیل می دهد به اضافه سلسله ای از ارزشها و احکام و دستورالعملهای متناسب با آن عقاید». به عنوان یک تشبیه می توان دین را به درختی تشبیه کرد که ریشه اش را عقائد، و تنه و شاخه های اصلیش را ارزشهای اخلاقی و اجتماعی و سایر شاخ و برگهایش را قوانین و احکام عملی، تشکیل می دهد و طبعاً ارزشها و رفتارها بدون استثنا به عقائد دینی همانند درختی بی ریشه خواهد بود «كشجرة خبيثه اجثت من فوق الارض مالها من قرار».

دینی که از طرف خدای متعال به وسیله پیامبرانش برای مردم نازل شده «دین حق» و آیینهای ساخته دست بشر «دین باطل» نامیده می شود.

رسالت اصلی دین حق، معرفی عقائد صحیح پیرامون اصلی ترین مسائل هستی شناسی (خدا و جهان ابدی) و ارائه ارزشهای حقیقی و برنامه های عملی مؤثر در سعادت دنیا و آخرت است، ولی احياناً در منابع دینی به مناسبتهایی اشاره به مسائل طبیعی و شناخت جهان و انسان و جامعه و تاریخ نیز می شود.

بدین ترتیب بخشهای مهمی از علوم انسانی ارتباط تنگاتنگی با دین پیدا می کند مخصوصاً دین اسلام که در همه ابعاد، از غنای بیشتری برخوردار است و منابع شناخت آن بخصوص قرآن کریم، اعتبار و سندیت قطعی تری دارد.

همچنین در مواردی که کتب آسمانی و سایر منابع دینی، هرچند تطفلاً، سخنی درباره طبیعت و انسان داشته باشند، ارتباطی با علوم مربوط پیدا می کنند و به هر حال، نظریاتی که از متون دینی پیرامون مسائل مختلف اعم از فلسفی و تجربی و دستوری به دست می آید پاسخهایی از طرف دین به پرسشهای علوم، شمرده می شود و هر مجموعه هماهنگی از آنها را می توان علم خاصی با وصف دینی بحساب آورد، مانند فلسفه اسلامی، جهان شناسی اسلامی، انسان شناسی اسلامی، اخلاق اسلامی، حقوق و اقتصاد اسلامی و ... وصف

«دینی» به این اعتبار، ناظر به نوع جواب و راه حلی است که دین به مسائل مربوطه می دهد چنانکه در اعتبار سابق، نظر به اختلاف روش بود.

همینجا تأکید می کنیم که معارف دین حق در صورتی که از نظر سند و دلالت، قطعی باشند با هیچ نظریه علمی قطعی و یقین، تعارضی نخواهد داشت و اگر تعارضی بین علم و دین بنظر می رسد معلول مسامحه در اسناد دینی یا ضعف استنباط از مدارک دینی یا نادرست بودن فرضیه علمی است.

۳- با توجه به ارتباطی که بین علوم و بخصوص میان علوم و فلسفه، وجود دارد و فلسفه، عهده دار اثبات بسیاری از اصول موضوعه علوم می باشد رابطه دیگری بین علوم و دین از راه فلسفه و انسان شناسی دینی برقرار می شود و دین، با ارائه مبادی تصدیقی و اصول موضوعه خاصی که متناسب با جهان بینی الهی است در نظریه های علوم، اثر می گذارد. مثلاً دانشمندی که معتقد به خدا و تدبیر حکیمانه اوست و اعتقاد به جهان غیب و ماورای طبیعت و روح مجرد و حیات ابدی و مختار بودن انسان دارد، نظریه های ماتریالیستی و جبرگرایانه را در روانشناسی و جامعه شناسی و سایر علوم انسانی نمی پذیرد و به جای آنها نظریه های موافق با جهان الهی و انسان شناسی دینی را برمیگزیند.

از سوی دیگر، همین علومی که اصول موضوعه خود را از فلسفه می گیرند به نوبه اصول و قواعدی را در اختیار علوم و فنون کاربردی و دستوری قرار

می دهند، چنانکه قواعد روانشناسی و جامعه شناسی، مورد استفاده علوم تربیتی و مدیریت قرار می گیرد و طبعاً آثاری را که از فلسفه دینی دریافت داشته اند به علوم کاربردی، منتقل می کنند.

۴- ولی مهمترین اثری که علوم کاربردی از دین می پذیرند اثری است که از نظام ارزشی آن، حاصل می شود. توضیح آنکه: علوم انسانی کمابیش سروکار با مفاهیم ارزشی دارند حتی بعضی از فلاسفه علوم، تخلیه علوم انسانی از بار ارزشی را غیرممکن دانسته اند. اما به فرض امکان چنین کاری در علوم نظری، انجام آن در علوم و فنون کاربردی بهیچوجه میسر نیست زیرا گزینش یک سیستم رفتاری چه در مورد فرد و چه در مورد خانواده یا گروه خاص اجتماعی و چه در مورد جامعه بزرگ، بر اساس نظام ارزشی خاصی که معین کننده اهداف و جهت بخش رفتارها باشد انجام می گیرد و اصولاً نظام ارزشی، نقشی جز همین بخش را ندارد البته ممکن است اثرپذیری نظام رفتاری از نظام ارزشی، آگاهانه و تبیین شده نباشد ولی گزینش یک نظام رفتاری و ترجیح آن بر سایر نظامهای مفروض، همواره مبتنی بر پذیرفتن قبلی یک نظام ارزشی متناسب با آن سیستم رفتاری می باشد و در واقع، پذیرفتن همان نظام ارزشی است که هر چند به صورت ناخودآگاه نظام رفتاری خاصی را تعیین می کند.

بنابراین، فرد یا گروه یا جامعه ای که نظام

ارزشی اسلام را پذیرفته باشد از نظر روانشناسی و جامعه‌شناسی دارای بعد ارزشی خاصی خواهد بود و نظام رفتاری ویژه‌ای، گزینش خواهد کرد و صدور دیگر رفتارها، نشانه ضعف پایبندی به نظام ارزشی مزبور و گرایش به فرهنگها و نظامهای ارزشی دیگری خواهد بود.

### رابطه مدیریت با اسلام

با توجه به نکات یاد شده، اکنون می‌توانیم موضوع اصلی بحث، یعنی رابطه اسلام با مدیریت را مورد بررسی قرار دهیم و منظور از اسلامی بودن مدیریت را بیان کنیم.

نخست به معانی مختلفی که ممکن است از تعبیر «مدیریت اسلامی» ارائه شود اشاره می‌کنیم و آنگاه به توضیح معنای مورد نظر می‌پردازیم.

از جمله معانی مدیریت اسلامی، بررسی شیوه مدیران مسلمان در طول تاریخ امت اسلامی است مخصوصاً مدیران جوامع کلان مانند خلفا و سلاطین و دیگر زمامداران کشورهای اسلامی و نیز وزرا و امرائی که عملاً عهده دار سیاستگذاری و اداره این کشورها بوده‌اند.

بدیهی است چنین کاری که تتبع فراوانی در تاریخ کشورهای اسلامی را می‌طلبد، تنها ارزش یک پژوهش تاریخی را خواهد داشت.

معنای دیگری که قریب به معنای اول و متفرع بر آن است، تحلیل شیوه‌های مدیریت مدیران مسلمان و نشان دادن خصلتهایی است که از

مسلمان بودن آنان نشأت می‌گرفته است. این کار هر چند فوائد بیشتری دارد و حتی می‌تواند به عنوان وسیله‌ای برای شناختن مدیریت اسلامی تلقی شود، ولی راهی پریچ و خم و نیازمند به تشخیص موارد تلاقی اسلام با مدیریت و شناخت دقیق خصلتهایی است که از مسلمان بودن مدیران نشأت می‌گیرد مگر اینکه تنها به بررسی شیوه مدیریت پیامبر اکرم (ص) و پیشوایان معصوم (ع) - طبق عقاید شیعیان - بسنده شود که مطابقت رفتارشان با موازین اسلام ناب؛ ضمانت شده است، و بازگشت آن به این است که سیره پیشوایان معصوم (ع) در موارد اداره جامعه را به عنوان یکی از منابع شناخت شریعت اسلام تلقی کنیم و در کنار قرآن و سنت لفظی (الفاظی که از پیشوایان معصوم (ع) نقل شده است) به عنوان سنت عملی به آنها استناد نماییم که به آن اشاره خواهیم کرد.

معنای سومی که برای مدیریت اسلامی می‌توان در نظر گرفت این است که مسائل مدیریت را در منابع اسلامی (قرآن و سنت) مورد بررسی قرار دهیم و آیات یا احادیثی را که سخنی به صراحت یا اشارت درباره آنها دارد استخراج و جمع‌آوری کنیم و مضامین آنها را به عنوان پاسخهایی به پرسشهای مطرح شده در علم مدیریت تلقی نماییم و ضمناً سیره مدیران معصوم (ع) را نیز به عنوان سنت عملی مورد توجه قرار دهیم (چنانکه در ذیل معنای دوم اشاره شد) و بدین ترتیب، مطالب به دست آمده به عنوان راه‌حلهای

ارائه شده از طرف دین برای مسائل مدیریت، تنظیم و تدوین گردد و به عنوان مدیریت اسلامی عرضه شود.

ولی همچنانکه در تبیین رابطه علوم با دین اشاره کردیم، مهمترین ارتباطی که میان علوم به ویژه علوم کاربردی و میان ادیان به ویژه دین اسلام وجود دارد و طبعاً در مورد مدیریت هم صدق می کند، رابطه جهان بینی اسلامی و رابطه نظام ارزشی اسلام با علوم انسانی است که رابطه اول از راه تأثیر نظریات اسلامی پیرامون مسائل هستی شناسی و انسان شناسی به عنوان اصول موضوعه در علوم انسانی، و از جمله مدیریت، تجلی می کند و رابطه دوم از راه تأثیر ارزشهای اسلامی در تعیین اهداف و خط مشی ها و روشهای عملی، ظاهر می شود.

اینک به نمونه ای از موارد این دو نوع ارتباط، اشاره می کنیم:

الف - جهان بینی الهی، کل جهان هستی را به صورت مجموعه ای هماهنگ و هدفدار می بیند که تحت تدبیر و مدیریت عالی الهی قرار دارد و سنتهای ربوبی بر آنها حاکم است و ستیزه جویی با نوامیس تکوینی و تشریحی الهی، نتیجه ای جز شکست نهایی ندارد. بنابراین باید در برنامه ریزیها و تعیین اهداف و خط مشی ها و حتی در اعمال روشهای جزئی، اراده تکوینی و تشریحی الهی را دقیقاً رعایت کرد.

ب - جهان هستی و بویژه کره زمین با

متعلقاتش به گونه ای آفریده شده که متناسب با حرکت تکاملی انسان باشد. و در این جهت، فرقی بین مرد و زن، سیاه و سفید، شرقی و غربی، شمالی و جنوبی، و انسانهای امروزی و فردایی نیست. بنابراین رعایت مصالح همه افراد، حتی افراد خارج از سازمان، و مصالح همه ملتها در برنامه های کلان لازم است مگر افراد یا گروههایی که از روی عناد و لجاج، مصالح دیگران را به خطر می اندازند که باید چنین کسانی را به جای خود نشانند و به حق خودشان قانع کرد، و نیز در بهره برداری از منابع طبیعی و مواهب الهی حقوق آیندگان را باید مورد توجه قرار داد و از اسراف و تبذیر، اجتناب ورزید.

ج - انسان آفریده ای است مجهز به نیروی اراده و اختیار که باید مسیر تکامل خود را در پرتو راهنماییهای عقل و شرع برگزیند. بنابراین، بکارگیری شیوه های فشار و حصر و سلب آزادی، علاوه بر اینکه انگیزه کار و فعالیت را ضعیف می کند و قوه ابتکار و خلاقیت را نابود می سازد، نوعی ستیزه جویی با اراده حکیمانه الهی تلقی می گردد. پس، نظامهای مدیریت متمرکز که آزادیهای مشروع و معقول را هم سلب می کند از یک سوی، منجر به رکود و عقب افتادگی و شکست می شود و از سوی دیگر، مانع رشد شخصیت و شکوفایی و بالندگی استعدادها و تواناییهای خداداد افراد می گردد.

همینجا باید تأکید کنیم که عدم رعایت صدور عقل و شرع - که تأمین کننده مصالح حقیقی افراد

و جوامع است - و تجویز هرگونه بی بند و باری و هوسرانی به نام دفاع از آزادی هم نتایج وخیم دیگری را به بار می آورد که زیان آنها به هیچوجه کمتر از زیان فشارها و محدودیتهای بی جا نیست. و در یک جمله: افراط و تفریط هر دو زیانبار است.

د- شرافت انسان به روح ملکوتی اوست و امتیاز او بر سایر حیوانات، مرهون ویژگیهای انسانی وی می باشد که خاستگاه ارزشهای معنوی و الهی به شمار می روند و قوای نباتی و حیوانی در واقع زمینه ساز رشد انسانی و کمال معنوی و ابزارهایی برای رسیدن به درجات بلند و سعادت جاودانی اند. بنابراین، باید در تعیین اهداف و خط مشی های سازمان و جامعه اولویت و اصالت را به ارزشهای معنوی داد و هیچگاه نباید اصل را فدای فرع، و هدف را فدای وسیله ساخت و هر چند مدیریت مثلاً مربوط به یک سازمان اقتصادی باشد، ولی اسلامی بودن آن، اقتضا می کند که در همان محدوده نیز اهداف معنوی رعایت شود و تأمین منافع مادی، موجب پایمال کردن مصالح انسانی نشود، بلکه حتی المقدور سعی بر این باشد که منافع مادی در جهت مصالح انسانی و مقدمه ای برای توسعه و تعمیق بینشهای الهی و ترویج ارزشهای معنوی قرار گیرد.

ه - خصلتها و ویژگیهای لازم برای مدیران شایسته، در سایه تعالیم اسلامی بهتر تأمین می شود. از باب نمونه: مدیری که با اخلاق اسلامی و با روح

توکل بر خدا و اعتماد بر قدرت بی نهایت الهی تربیت یافته است، هنگام بروز خطرها و بحرانها خود را نمی بازد و متانت و آرامش خود را از دست نمی دهد و طبعاً چنین مدیری تصمیمهای عاقلانه تر و سنجیده تر اتخاذ می کند و بهتر می تواند روحیه کارمندان و زیردستان را تقویت کند و ایشان را به فرجام نیک، امیدوار ساخته از یأس و نومیدی و خودباختگی نجات دهد و نیز چنین مدیری تحت تأثیر چرب زبانیها و تملق گوییها قرار نمی گیرد و در دام حيله های سودپرستان مکار نمی افتد و از سوی دیگر، با رفتار متواضعانه و فروتنانه و با دلسوزیها و مهربانیهای مخلصانه علاقه کارمندان را جلب می کند و در نتیجه، بازده کار افزایش می یابد، بدون اینکه نسبت به کسی ستمی روا داشته شود.

و- در مدیریت اسلامی بخشی از هزینه ها و نیروهایی که در نظامهای دیگر صرف کنترل و بازرسی و اطلاعات و ضد اطلاعات می شود در راه ارتقای فرهنگی و رشد معنوی کارکنان بکار گرفته می شود تا با تقویت روحیه دینی و تقوا و خدا ترسی، عامل کنترل کننده درونی در افراد بوجود آید و ضمن تأمین اهداف سازمان، رشد و ترقی و تعالی معنوی انسانها نیز حاصل گردد. بنابراین، در سایه مدیریت اسلامی، از یک سوی، هزینه های نظامهای اطلاعاتی کاهش می یابد و از سوی دیگر سطح فرهنگ و معنویات انسانها بالا می رود، و به دیگر سخن:

انسانیت انسان تکامل می پذیرد و هدف اصلی از آفرینش بشر یعنی تکامل روحی و معنوی آزادانه و آگاهانه بیشتر و بهتر تحقق می یابد. این بود نمونه هایی از تأثیر جهان بینی اسلام و نظام ارزشی برخاسته از آن در شؤون مختلف مدیریت، که می توان با توجه به این نمونه ها موارد تفصیلی ارتباط بین مسائل مدیریت و معارف و ارزشهای اسلامی استخراج و مورد بررسی و تحقیق و مقایسه و تطبیق قرار داد.